







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مَنْ لَمْ يَرْحَمْهُ اللَّهُ فَقَدْ كَفَرَ بِهِ





ایا بدین قول  
لفظ عربی ۱۲  
طریق بختیاری  
دارا علی باب  
و بیانی فی نظر  
المرکز و مندرج  
واجب است  
برای این  
که این  
جمله بختیاری  
و مندرج  
در این  
کتاب

من چهار صنعت بد کرده و یک پاس که هنوز کشتی بکانپور رسیده بود بلاتامل و غرور ظاهر داشتند  
حواله کردم چون خواندند تعجب حیران از گفته خودشان گشتند و گفتند که اگر نتوان اینها را  
و نشانی درون کرده شود هر آینه از نواد در خواهد بود همچنان بعضی وروده به چهار حجره  
رقعه سپیده دم از بستر خواب خاسته در شیکاه میخ میدم شادی بگیری و دیدم که پیر  
کوثری سپردم فردا به بر دستم شست پاسی نیند آیین زینت خانه ساخته آسود و در  
و انستم که مرده جان فرارسیدنی است و کار بر روی کار آمدنی که یکایک شکلی از رفتار  
نمایان شد از دیار دوستم که در هر کاشن نیم نرم شادی می جوید پشواش خواهم که بش  
و نامه ساند از دوشین گل مهر سپهر غمت بلند می نوشته بود خواندم و از شادی چنان خویش  
بالیدم که در پیرین غنجدیم چشم از جای ایشان آرزو بود و سپاس آید که روشنی بخشیم خود دیدم  
بروردگار به یکدین دستان استگان حجج و همایون گردانیده بیایدی زیست نه اساکلی سانا  
رقعه مرمان بین دستان گاه خوشی و شست و دستان باشند چیست که همواره آرزو مند  
دیدار ماندم و بی این نا توان این بر کام دل رسانیدند باینکه مشتیر تا پاک درونی را که آرزو مند  
شیر و نام آن که پای هرگز شست شاید از زینت کرده باشند که کسی توان بین گوید و همای  
بر آن هم داشت که مانند سب و غریب و در شکی می می بجای تا آخر رسانید و در بیانی  
ایشان بایستان می رسیدم و پنج دوری می کشیدم هر چند دل به دوری شست بان نیاید و در  
دیدار دوست را از شوقی گریزی نیست اکنون بجان آنگه جایم که درم آرزو و خودم چشم آن  
که زودتر بچو بیانی شوی بخشیده بیاید شوند و رفعت جان من خواهم شک یابد و آرزو  
میخواست که اندکی از بسیاری خوابی دوری که در دوزخ کار و خامه رویاه دید و کاغذ کوتا  
ناچار بدل گذاشته نگارش سر نداشتن میکردم باینکه خوشی میهای ایشان پیهم رسیدند

و منی و منی و منی  
از اناندر  
روز اولی است  
بشارت ملک می باشد  
او بشارت می باشد  
دوران و خوش گران مردم  
شکاهای این فال  
که با جمع او می شود  
فارسان به بی شکر  
می بینان خضال از  
خوشی و غم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]



[illegible][illegible]

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "و اما تو اگر بگریز..." and "باز از این که..."

و اما تو اگر بگریز بر گشتانی ترشیش کیش شیرینی است و کیش سر اسر گنجی شیرین است و فرود  
تیشه کار و بر سر خور و در کسیت در دختاس که در دست خریدار از جامه پوست بر و ن شیرین  
که باز است بر سر دست و چند که باغی تند می نامش از شیرینی لب ترکان بند و خوش  
لب تازیان و پاریان بهم پیوند خوازش پیوستنی وستان و زافزون باد و حله نیشکه  
بیشی از بالایی جوان سبب و راستی کوفش از سر و خواست سید زبان با بشکریا شیرین گردید  
از شیرینیش چه سخن نکرده که آفریده است و شیرینی خانه زادن رسیده و قطع نیشک گفتش  
خوشتافت گفت دریا با نیکو شکر است و راستی بیکری و شیرینی شیرین جان و را  
به بند و دست **قصه ۱۱** مهربانانم که نمی درگاه نه یاد آوری رسید یاد ایشان همواره و حرکت  
جانی گرفت که آورده و در کار باشد چون بر روش نگار زبانان نبرد ختم گمان بزدند که فراموش  
کردم اگر چنین انش است **قصه ۱۲** از خدا **قصه ۱۳** مهربان من نوشتند که در جوی که گم  
ب بگو و شما کشادم بسیار استگی دل از ندمارا چون پس که گاهی یاد می آرند زبان را  
از سپاس آن می بیکاری یا بجم که دشواری بونی و هم **قصه ۱۴** و شاد باد آنکه از گدایان  
نمود و به جویی و دل از خود شده را شاد و دید اگر سخن ازین رونمیرفت ز نهار یاد می آمد  
سپاس نیکو که گدایشان بخش یاد م شد یاد باشد که سرفروزی زبان گرامی بود که اگر ازین رون  
کاری سز نکره شایان سز نش باشند بان را بگلا آفا نفر نمایند آیس دوستی نداشته بری  
سخن آمده اند از روی آرایش در پیشگاهی و شما گرفته کوتاهی و در یادم پایان کار دل  
باز بان دوست آشنائی ندیدم دانستم که این راه گفتن است نه رفتن اکنون گاهی چنین کار  
از من نخواهد آمد **قصه ۱۵** بهیم نامهای نیاز و دانه شد ندیباخی خرسند نیست و است که  
بی پروائی از شما که گشت کاری باید کرد که بر جوشش ناگوار آید شاید که از روی کلیه یاد و را

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the narrative or providing commentary.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like "و اما تو اگر بگریز..." and "باز از این که..."

و باز در سیرم و گریه دست میداند که این کار دینش باید بخشیده آید و سیاه که در کمالی  
خامه نباید پس بدید **فصل** فرد دشمن ندگی ست موی سفید بد روی دشمن سیاه  
باید کرده اند و درونی شنیده شده که نزد شهاست و سپهر جوان می سازد هر چند خواهش کنی  
دار و در خواست سیاه روی ست گریه سخن آنکه سیاهی اگر همه گناه ست سپهر سیاه  
میخزند و سپیدی اگر همه نیکی ست **فصل** زو اندازد اگر اندکی برائی دوست شود و نه برائی  
سیاه نموده هر دو را به سپاس گذاری گماشته آید **فصل** سپهر سر جوانی دارد و به سپاس  
تازه جوان بی خدایشی ده **فصل** نظر ای آنکه ز گوش پر دیده می به خوش آنکه گو  
پای بر دیده نمی به تو دم که چشم نه آویزه گوش به از گوش بر روی ای که بر دیده می به خندید  
دیدار دست و پوز از رخ زیبای آن یکانه روزگار یکانه که چون میهای ایشان هم گشودن کار  
بر دل چنان تنگ تر شد که شب آخر شجاری و روز و اشکباری فردا اگر در دست دل آویزه  
و که شب گوش برافساند تو به تاب و دشواری خواست و توان پادشاه پوشید و پوش از حضرت  
از آتش آرزو سوخت خواستم که هماندم پروانه بنمزمال فرو نشوم ناگاه بیماری تمام گرفت و به روز  
بیخودم داشت امروز که بوش آرامم خود را ناتوان و بیچاره یافتن باین نامه آگاه ساختم  
به لجم رسید جانم تو بیا که زنده مانم به پس زانکه من خامه چه کار خواهی **فصل** فردم  
چند دیده و دست و در نه انداخته و دیده و دست میدارم من به آرزو مندر شمار و زنجی  
خدا بخش بکارتی رفت نامه دید و دل را باز از کارخانه مانی پرسید که از کیست نام که در این سیاه آمد  
از خود رفت از آن دم بتیابی در دل میگوید که کی شنیده بدیده آید که درین روزگار کاری دارد  
پیش قبل از آن روزی میشود و این آرزو روزی میشود **فصل** لوازش فرمای شنیدم  
که شامی بزی آراسته خرد و دست و چکین و نشان آوازه اند بسیار بجا و زیاده و جان و ناله و گریه

کتابخانه عمومی  
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه  
تاسیس ۱۳۰۲ هجری قمری  
تهران - خیابان ولیعصر  
پلاک ۱۷

۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲

[illegible][illegible]









در شوارب و قوسه شعری در دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو

دوران به ویرست که بیارم و شنیده آید که بیار پر سیم نیاید اگر گلر و گنجایش دار و گلزار خود  
دور و پیدانم چه زبانی را که شب در و زشتایش آن صربان می کند چکه آیم سر که نشستم این کار  
تا بهواری آب و میوه ای می سر برین می رود و که دو بار و فریز خود و در و دوم ام فر که بهوش  
آمد سر آه و درم بیا نیکه چشم بر اهست و لب پناه **قصیده رباعی** تپ دور با دانه  
بدان تا توان تو به من گام خوشدلی که و جاودان تو به از نام دشمنان تو تنگم بجان آن نج تو  
بهره باد و دشمنان تو به نه رسیدن به بیار چپ شرفه تندرستی از رو و ده است و دیگر که در  
نخورد به بر بستر میاری نمی توانم دید چاره ساز جهان یان زو آرم خشا و که خوش و خرم نیم  
و **قصیده** گله پنه وستان تا که فرستادم به شایع خوا خند شایع چشم نه اندک ازین سو  
کار و و خاهش دوست را بنده ام باین همین سامان خوا هم داد و **قصیده** دستگیر  
بی دست و پیمان دست و ستیاری کشاد و با و ویرست که دست بر سر بخت بر و کار دست این است  
یک دست شکست چنان که چون و سار دست بر سر برادوستی بچنانید و و و بی بر که به و ستون  
دست بر دست گشته و تی نه سپرده چون بر و دست و ستون آن بالا دست را و تی و او که تی  
به و تی تو از و دست پنه آور و نیکه کاری ز دستم آید و دست و تبت بدست یکم دست  
دست و دست بر و دست بر و دست خود یکمان من سایه خداوندی پانید با و نیا و  
پایانی نه و که که از و ناچار بدل سپرد و نه که از انچه نوشتنی ست بروی خامه می یار و آن  
این ست که می پارس از و بر بر و می رسید از و نه که از سر کار و اما می کار و  
از و فرم که وید اکنون ز و و رید باید چون مانی نه از دست ناچارم اگر گوش که می بجائی تواند رید  
بر و می کار و **قصیده** از و ناچار که شنید آن از روی نیاز آوردن بدرگاه خداوندی الاجا

و در این دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو  
و در این دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو  
و در این دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو

و در این دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو  
و در این دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو  
و در این دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو

و در این دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو  
و در این دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو  
و در این دیوانه در و دل من کن به بیار تر نیست بختیم تو





[illegible]

وہابیہ



در روز چهارشنبه در روزی از چشم نهان در روز که شنبه بود و در ایام کار بیگانه جهان گذران رفت  
 و جهانی را در در جدائی خود گذشت و آن کو که در خزان خود را که یکدم جدائی او گوارائی کرد و روز  
 بیست و بیست و نهم و نامهای آتشین اول میگشتم و قطعی ریضا که از سرای جهان به دوستان یکسک  
 شد و نهان به نامهای کوچک باز گران به در کوهای پنج سرگردان به آله و احی و در روز  
 بدلهای نیم پروانه به جاست و از اندوه خان بن دیک بود که تا به سپاه نام و دل  
 زیست و دوبالا پیش سپاه این همه دهری دلداری یکی از هزار و اندکی از بیایست تو نام نوشت  
 خدا خوش آمد و خوش افسوس کسی درین جهان میگذشت که نگارید به دیده اندک و در روز  
 است و در او سکندر و جم و کسری و کی و در فتنه ازین جهان گذران یک یک و در روز  
 این سخنهای سرکشیده بود و در نجائی رسیده ناگاه از جانپساری مادر ایشان گاه و شد و در کارهای و  
 آن هم که داشت زیرا که گاه تازه رسیدن شایستگی نهاد و هیچ سرخ و اندوه خود را و نه در کارها  
 همین است و در روزی با بوسی بسیار چه خوش که در روزی است و در نامه رسیده بود و دیده  
 بکار که در روزی مان می بیند خدا یارم با در روزی جان من بخوشی گذرانید از جدائی ایشان  
 دیده دارم و در روزی سیاب که در روزی در راسکبار می شتابه شماره می برسم و چشمم بر راه  
 سیاهم که بوی از گشتن و سی و در روزی بیکارگی غم کو شدند آنم که حیرت را با من چه و نیست که ازین هم  
 نمی پسند و تا بکامیابی دیدار چه رساند و در روزی جان من استان از نامه سپردن آب و در  
 به پیاده مشت پیچ و ریگ بیابان با گشت شردن و روزی شود که بر رو گویم ز رسیدن نامها را  
 بخراش که کیتی دل گذاشته باشد که برنگ نگار زبان پر از در چنگان نهانی نیست که با می میهم  
 و در میان باشد و در نامه آمد و نگارانی رفت بر آبی بدن خود که نوشند و در پیاده که در  
 و این بار و در دست بکار باشد از روزی که دوری در میان آمد آرام که نیست کاری از نامه گشت آنهم رسیده

در روز چهارشنبه در روزی از چشم نهان در روز که شنبه بود و در ایام کار بیگانه جهان گذران رفت  
 و جهانی را در در جدائی خود گذشت و آن کو که در خزان خود را که یکدم جدائی او گوارائی کرد و روز  
 بیست و بیست و نهم و نامهای آتشین اول میگشتم و قطعی ریضا که از سرای جهان به دوستان یکسک  
 شد و نهان به نامهای کوچک باز گران به در کوهای پنج سرگردان به آله و احی و در روز  
 بدلهای نیم پروانه به جاست و از اندوه خان بن دیک بود که تا به سپاه نام و دل  
 زیست و دوبالا پیش سپاه این همه دهری دلداری یکی از هزار و اندکی از بیایست تو نام نوشت  
 خدا خوش آمد و خوش افسوس کسی درین جهان میگذشت که نگارید به دیده اندک و در روز  
 است و در او سکندر و جم و کسری و کی و در فتنه ازین جهان گذران یک یک و در روز  
 این سخنهای سرکشیده بود و در نجائی رسیده ناگاه از جانپساری مادر ایشان گاه و شد و در کارهای و  
 آن هم که داشت زیرا که گاه تازه رسیدن شایستگی نهاد و هیچ سرخ و اندوه خود را و نه در کارها  
 همین است و در روزی با بوسی بسیار چه خوش که در روزی است و در نامه رسیده بود و دیده  
 بکار که در روزی مان می بیند خدا یارم با در روزی جان من بخوشی گذرانید از جدائی ایشان  
 دیده دارم و در روزی سیاب که در روزی در راسکبار می شتابه شماره می برسم و چشمم بر راه  
 سیاهم که بوی از گشتن و سی و در روزی بیکارگی غم کو شدند آنم که حیرت را با من چه و نیست که ازین هم  
 نمی پسند و تا بکامیابی دیدار چه رساند و در روزی جان من استان از نامه سپردن آب و در  
 به پیاده مشت پیچ و ریگ بیابان با گشت شردن و روزی شود که بر رو گویم ز رسیدن نامها را  
 بخراش که کیتی دل گذاشته باشد که برنگ نگار زبان پر از در چنگان نهانی نیست که با می میهم  
 و در میان باشد و در نامه آمد و نگارانی رفت بر آبی بدن خود که نوشند و در پیاده که در  
 و این بار و در دست بکار باشد از روزی که دوری در میان آمد آرام که نیست کاری از نامه گشت آنهم رسیده

در روز چهارشنبه در روزی از چشم نهان در روز که شنبه بود و در ایام کار بیگانه جهان گذران رفت  
 و جهانی را در در جدائی خود گذشت و آن کو که در خزان خود را که یکدم جدائی او گوارائی کرد و روز  
 بیست و بیست و نهم و نامهای آتشین اول میگشتم و قطعی ریضا که از سرای جهان به دوستان یکسک  
 شد و نهان به نامهای کوچک باز گران به در کوهای پنج سرگردان به آله و احی و در روز  
 بدلهای نیم پروانه به جاست و از اندوه خان بن دیک بود که تا به سپاه نام و دل  
 زیست و دوبالا پیش سپاه این همه دهری دلداری یکی از هزار و اندکی از بیایست تو نام نوشت  
 خدا خوش آمد و خوش افسوس کسی درین جهان میگذشت که نگارید به دیده اندک و در روز  
 است و در او سکندر و جم و کسری و کی و در فتنه ازین جهان گذران یک یک و در روز  
 این سخنهای سرکشیده بود و در نجائی رسیده ناگاه از جانپساری مادر ایشان گاه و شد و در کارهای و  
 آن هم که داشت زیرا که گاه تازه رسیدن شایستگی نهاد و هیچ سرخ و اندوه خود را و نه در کارها  
 همین است و در روزی با بوسی بسیار چه خوش که در روزی است و در نامه رسیده بود و دیده  
 بکار که در روزی مان می بیند خدا یارم با در روزی جان من بخوشی گذرانید از جدائی ایشان  
 دیده دارم و در روزی سیاب که در روزی در راسکبار می شتابه شماره می برسم و چشمم بر راه  
 سیاهم که بوی از گشتن و سی و در روزی بیکارگی غم کو شدند آنم که حیرت را با من چه و نیست که ازین هم  
 نمی پسند و تا بکامیابی دیدار چه رساند و در روزی جان من استان از نامه سپردن آب و در  
 به پیاده مشت پیچ و ریگ بیابان با گشت شردن و روزی شود که بر رو گویم ز رسیدن نامها را  
 بخراش که کیتی دل گذاشته باشد که برنگ نگار زبان پر از در چنگان نهانی نیست که با می میهم  
 و در میان باشد و در نامه آمد و نگارانی رفت بر آبی بدن خود که نوشند و در پیاده که در  
 و این بار و در دست بکار باشد از روزی که دوری در میان آمد آرام که نیست کاری از نامه گشت آنهم رسیده

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴

ای بخت که در این دنیا...  
ای بخت که در این دنیا...  
ای بخت که در این دنیا...

ایشان نه چند آنکه در نامه گنج دیت مراد در دیت اندر دل اگر گویم زبان روز و ده و گویم که  
ترسم که بغیر استخوان سوزد و نه فرده آید هر روز و میرسد و نمی آید خوش که پیش از مرده آید نه که  
پس از مرده **قصه ۲۱** فروغ مناب یی یار که مشیت نیاز از آن کس نه ناز نه آن به که و بر  
نیاز از آن کس نه ناز نه آن به که و بر  
در یافته اند بیا بخشد **قصه ۲۲** مهر با ام و زکاره و یار و حامی داشت به تماشای تم  
دریده می ختم چشم هر سوئی انداختم که شیتی ز دور نمایان شد که فریاد می شنیدم که جان از می خواهد  
که مرش می کشید یافتن دم برنگار رسید چشم گماشتن به آن دو که یکدیگر را جان یمن دیدیم و در پیش  
کشیدم چنان بخت نایبم که در بخت خانه نواری فرمودند شکست و تری پیش و تری چون و  
از همه پر داشتند از آن مهربان پرسیدند پوست کنده میان کرد و آبا چه میخواستند که فروان  
روزگار رسد نگذاشته که ز راه دور رسیده اند و فرج راه کشیده آن مهربان چنان که نامه رسد و راه  
**قصه ۲۳** فر و سالیات و یار و برادره خاک بایت همیشه افسرد به مهر استیلا می نماید  
که سرمانی سازم اگر مهری بر سر آید سر را بسازد **قصه ۲۴** جان من جان من در دست و دست  
در مانده ام در مانده دو بچا به ام بچا به ام بر زان **قصه ۲۵** از آن نامه رسد و نه به  
دل بقیاب است و دیده گریان سینه سوزان و جگر بریان را زنی دارم گفتنی و نه گفتنی خزون  
خوردنی و بخت بر بختی از آن نگاشته بودم سخن بر سر می نگاشته تا چایا می شکست  
دل نشکستید و باز بران آورد که سوزش درونی را ایشان رسانم اکنون تاب دوری می آید  
در دست می نواید و دیگر نه من و جانهای **قصه ۲۶** شعر دل بتو دوام و انفس من نمی دوام  
که پس از بدن ل شوخ چنین خواهی شده برویت پرداختم و چشمی بدلت نبیند انجم کرده ام من  
رسید و اندیشه ام بوی و پا و هوا کردید **قصه ۲۷** دیده بودم روی تو دانت بودم خوی تو بودم

جان ناز و دوست  
ای بخت که در این دنیا...  
ای بخت که در این دنیا...  
ای بخت که در این دنیا...

ای بخت که در این دنیا...  
ای بخت که در این دنیا...  
ای بخت که در این دنیا...







[illegible]

مقام قضای عالی  
ایجاد کننده و مدبر  
دادار است  
کرم دادار است  
تجفیف دران  
دادار است برادر  
دادار است برادر  
گویی بنوع خود  
نفسی که حرفی  
در موضع  
و در موضع  
سلفه لطیف افکار









شمع ماه درید و میشوید و میگویند که این محبت نمانی است که ماه ادر اعتناتند در دیدن الله ای چون لفظ شایع کتب پادشاه و کلام  
 و ساریان حال است ۱۱  
 ای بام عالمی میگوید ۱۲  
 و ساریان حال است ۱۳  
 و ساریان حال است ۱۴  
 و ساریان حال است ۱۵  
 و ساریان حال است ۱۶  
 و ساریان حال است ۱۷  
 و ساریان حال است ۱۸  
 و ساریان حال است ۱۹  
 و ساریان حال است ۲۰  
 و ساریان حال است ۲۱  
 و ساریان حال است ۲۲  
 و ساریان حال است ۲۳  
 و ساریان حال است ۲۴  
 و ساریان حال است ۲۵  
 و ساریان حال است ۲۶  
 و ساریان حال است ۲۷  
 و ساریان حال است ۲۸  
 و ساریان حال است ۲۹  
 و ساریان حال است ۳۰  
 و ساریان حال است ۳۱  
 و ساریان حال است ۳۲  
 و ساریان حال است ۳۳  
 و ساریان حال است ۳۴  
 و ساریان حال است ۳۵  
 و ساریان حال است ۳۶  
 و ساریان حال است ۳۷  
 و ساریان حال است ۳۸  
 و ساریان حال است ۳۹  
 و ساریان حال است ۴۰  
 و ساریان حال است ۴۱  
 و ساریان حال است ۴۲  
 و ساریان حال است ۴۳  
 و ساریان حال است ۴۴  
 و ساریان حال است ۴۵  
 و ساریان حال است ۴۶  
 و ساریان حال است ۴۷  
 و ساریان حال است ۴۸  
 و ساریان حال است ۴۹  
 و ساریان حال است ۵۰  
 و ساریان حال است ۵۱  
 و ساریان حال است ۵۲  
 و ساریان حال است ۵۳  
 و ساریان حال است ۵۴  
 و ساریان حال است ۵۵  
 و ساریان حال است ۵۶  
 و ساریان حال است ۵۷  
 و ساریان حال است ۵۸  
 و ساریان حال است ۵۹  
 و ساریان حال است ۶۰  
 و ساریان حال است ۶۱  
 و ساریان حال است ۶۲  
 و ساریان حال است ۶۳  
 و ساریان حال است ۶۴  
 و ساریان حال است ۶۵  
 و ساریان حال است ۶۶  
 و ساریان حال است ۶۷  
 و ساریان حال است ۶۸  
 و ساریان حال است ۶۹  
 و ساریان حال است ۷۰  
 و ساریان حال است ۷۱  
 و ساریان حال است ۷۲  
 و ساریان حال است ۷۳  
 و ساریان حال است ۷۴  
 و ساریان حال است ۷۵  
 و ساریان حال است ۷۶  
 و ساریان حال است ۷۷  
 و ساریان حال است ۷۸  
 و ساریان حال است ۷۹  
 و ساریان حال است ۸۰  
 و ساریان حال است ۸۱  
 و ساریان حال است ۸۲  
 و ساریان حال است ۸۳  
 و ساریان حال است ۸۴  
 و ساریان حال است ۸۵  
 و ساریان حال است ۸۶  
 و ساریان حال است ۸۷  
 و ساریان حال است ۸۸  
 و ساریان حال است ۸۹  
 و ساریان حال است ۹۰  
 و ساریان حال است ۹۱  
 و ساریان حال است ۹۲  
 و ساریان حال است ۹۳  
 و ساریان حال است ۹۴  
 و ساریان حال است ۹۵  
 و ساریان حال است ۹۶  
 و ساریان حال است ۹۷  
 و ساریان حال است ۹۸  
 و ساریان حال است ۹۹  
 و ساریان حال است ۱۰۰



۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰


شاه معنی غلام محمد  
شیر کرده تقاضای بزرگوار  
فرمود شدت کند  
نقد و مستحقان  
از کسی جوید چون  
روغالی راست  
که شکرانایم  
شمسور که در  
بازارهای  
و بازارهای

است با این بخت و محنت بسیار در این ماه عطف دارد

در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

دارد و در اول بدیدار این یا مسکینه و ثانی شکید و ساری نیست و گرنه بشیر بخیر می ماند ساری  
 فرستند همین تم میسریم **قعه ۱۸** بر خور دارن بگوش خود که در ماه روزه همه روزه ساری شود  
 و نیز میرانید روزه داران بجان می آیند سر استم است باید که درین ماه سوار شوند و اگر سوار  
 روزه داران همراه نه برنند **قعه ۱۹** دانشور ادویتی بجاری در مانده دست و پامیز کرده  
 کار بسته اش نیکشاید خردمندان روزگار بجای خود با کوه کنند کاهی بر نیامده در خوشی آن بجا  
 دارد و امیدوارم که آرزویش بر آرد **قعه ۲۰** کل شادمانی خرمی افزای آن و نشان آرزو  
 که بی با هم نشسته گل شادمانی چنینم اگر آید دوست نوازید سخن آوران شهر خانه نواری فرموده  
 چشم بر آه شاد و خنده اند **قعه ۲۱** یار دلنواز سرایان من خوبه های ایشان دل مهر نرین چای  
 جاکه که چیزی دیگر در گنج پیچیت اگر هم می من گم در زبانی بد ز تو را نم هر یک داستا  
 خدا خوش ارد نامه خرمی فرا و لب آرزو در غوشم که در نامه بنام فر شاه میر خان خواسته بود  
 میرسد باید رسانید خاتم محمد و المنة که این آه و شوار گذار طی شد از کمالان این فن توقع  
 دارم که اگر سهوی و خطائی رفته باشد مانت دارند و چشم انصاف بر گارند که راقم حقیقت  
 کاری کرده است چه در یک پاس یک صد و بیست و یک رقیع به ترک الفاط عربیه نوشت  
 و با وجود التزام این صنعت که در عبارات خطی خیالی اشکال است همانم و دیگر هم در بعضی  
 رقعات بکار برد و بخود سه الفاط عرب که مستعمل محاوره درستی و فردوسی طوسی  
 نیز در شاننامه آورده مثل لفظ وای و به و در و غیره درین رقعات دنیا آورده نقطه

در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

 <p>سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران</p>	<p><b>وجه مرود خط</b></p> <p>برای سندنمغی که کتاب مطبوع خط مرود خط معتمبت نموده شد</p>
---	--

در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

